

# افسانه پردازی ها، یاوه سرایی ها و ژاژخایی ها در باره

## «نیاکان کبیر»

### توده های تورکی زبان در آسیای میانه و قفقاز

#### بخش نخست

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

[www.khorasanzazmeen.net](http://www.khorasanzazmeen.net)

۱۰ میزان (مهر) ۱۳۹۴

نوشته دست داشته در بردارنده دو بخش است:

1- «افسانه ها در باره «نیاکان کبیر»، نوشته پروفیسور داکتر ولادیمیر کوزنتسف (برگرفته از کتاب «مقدمه یی بر قفقازشناسی، شهر ولادی قفقاز، 2004)

Мифы о великих предках «Введение в кавказоведение», Владикавказ 2004)

– «چگونه در باره «نیاکان کبیر» افسانه پردازی می شود»، نوشته پروفیسور داکتر ولادیمیر کوزنتسف به همکاری داکتر چچن اف

(КАК СОЗДАЮТСЯ МИФЫ О «ВЕЛИКИХ ПРЕДКАХ)

برگرفته از کتاب «تاریخ و خودآگاهی ملی»،

2- افسانه در باره دولت ازبیک، «نیاکان کبیر» و خیالپردازی های تاریخی کریمف

Миф об узбекском государстве. "Великие предки" и исторические фантазии Ислама Каримова

– «گذشته نمادین: کشاکش بر سر [گورستان های] نیاکان در آسیای میانه» نوشته داکتر ویکتور شنیرالمان.

## پیشگفتار:

به گواهی تاریخ، خداوندان زور و زر دردمندانه و سوگوارانه پیوسته برای دستیابی به اهداف و اغراض آزمندانه خویش به جعل و تحریف و دستکاری تاریخ پرداخته و از پدیده‌هایی چون زبان، آیین و تیره و تبار و نژاد همچون ابزارهایی به سود خود بهره‌گیری نموده‌اند و می‌نمایند.

از سوی دیگر، دیده می‌شود که کشورهای تازه پدید آمده در پهنه گیتی و کارزار سیاست، پیوسته در اندیشه افسانه پردازی و ساختن پیشینه‌های جعلی و ساختگی برای خود و کشاندن رشته قدمت خود تا سپیده دم تاریخ و پیونددهی فرهنگ و تمدن خود با بزرگترین کانون‌های تمدنی جهانی در دوران باستان‌اند.

ما در نوشته دست داشته بر کشورهای نوزاد پدید آمده در گستره پسا شوروی پیشین در آسیای میانه و قفقاز درنگ می‌کنیم و می‌بینیم که کار افسانه‌سرایان و گرافه‌گویی و اغراق و مبالغه در باره نیاکان کبیر و گذشته درخشان و تابناک تاریخی که پیوسته سر از سپیده دم تاریخ بر می‌آورند، به کجا رسیده است و چگونه آفاق و انفس را در نور دیده است. ... و اما انگیزه به رشته نگارش کشیدن نبشته دست داشته:

در چند روز گذشته فرصتی دست داد تا بار دیگر به بررسی آثار اسماعیل موسایویچ موسایف (میسایف) Miziev دانشمند از جهان رفته بالکاری (باشنده پیشین شهر نالچیک - پایتخت جمهوری خودگردان کاباردین و بالکار) پردازم. شاید پرسشی پیش آید که چه نیازی به بررسی دو باره آثار یک دانشمند درجه سوم یا چهارم شوروی پیشین، آن هم از یک گوشه دور افتاده و بی‌نام نشان جهان است؟

داستان از این قرار است که با آن که مدت‌ها از درگذشت این پژوهشگر می‌گذرد، با این هم در باره آثارش با گذشت هر روز بیشتر و بیشتر چه در حلقات و محافل علمی و اکادمیک روسیه و چه در نوشته‌های بازاری و مستهجن برخی از نویسندگان پان‌ترکیست آذری و ترکیه‌یی‌جر و بحث‌ها و کنکاش‌های داغ و دامنه‌داری روان است و برخی از نوشته‌هایش به چند زبان زنده جهان ترجمه و پخش شده است و تیمی از پیروانش همواره

با آب و تاب و کر و فر نوشته هایش را نشر می کنند و از آن مانند کتاب های آسمانی نقل قول می کنند و به بزرگنمایی آن می پردازند....  
در این جا دو نکته شایان توجه است:

- یکی این که از آثار این نویسنده، پان ترکیست های آذری و ترکیه یی همانند یک رفرنس آسمانی (کتاب مقدس) استفاده می کنند و به پیروی از آن ها، پان ترکیست های آذری ایرانی به نشخوار فرموده های هموندان خود می پردازند. و این گونه کسان بسیاری را به گمراهی می کشانند.

- دو دیگر، در این اواخر که بازار پان ترکیسم در کشور ما هم گرم شده است، فربه شدن بیش از حد این ایدئولوژی می تواند زیان های بسیاری جدی بر پیکر رنجور همبستگی ملی در کشور وارد بیاورد و موجب پدیدآیی شکاف ها و گسستگی های بیشتری گردد.

- همان گونه که در سده گذشته ایدئولوژی افراطی اولتراناسیونالیستی پشتونیسیم توانست کشور را دچار دودستگی ساخته و به گونه ناروایی به دو بخش پشتون و غیر پشتون تقسیم کند، اکنون اگر جلو پان ترکیسم گرفته نشود، بیم آن می رود که فتنه های بسیار خطرناکی را چاق نموده و این بار کشور را به دو بخش «ترکتبار» و «غیر ترکتبار» تقسیم نماید و یا دست کم در شمال منشای بحران و تنش گردد. به ویژه این که در این اواخر نوشته های بی سر و ته یی هم در آشفته بازار بی پرسیان کشور به میدان آمده اند که در آن ها تلاش شده هزاره ها را هم خلاف همه داده های علمی و تاریخی «ترکتبار» معرفی کنند.

بایسته می دانم بار دیگر یادآور شوم که ایدئولوژی پان ترکیسم یک ایدئولوژی افراطی است که از سوی محافل صهیونیستی برای ناآرام ساختن ایران و جمهوری های تورکی زبان شوروی پیشین به میان آمده و هیچ ربطی به باشندگان شریف تورکی زبان منطقه ندارد.

این ایدئولوژی که در واپسین سال های حیات نکبتبار امپراتوری ارتجاعی عثمانی در افق سیاسی جهان پدیدار گردیده بود، و در سیمای ایدئولوژی سیاسی و باوری ترکان جوان تبارز نموده بود، منشای کشتارهای عام وحشیانه بزرگی در میان یونانیان، کردها و به ویژه ارمنی ها گردید.

باید گفت که با توجه به این که اتاترک آدم بسیار روشن بین و خردورز بود، با این ایدئولوژی پدرود گفت و دولت ترکیه مدرن را در چهارچوب همین مرزهای شناخته شده بین المللی کنونی تعریف کرد. در نتیجه جهان را از شر پان ترکیسم برای چندی نجات داد.

مگر، دردمندانه در اوضاع و احوال کنونی که در ترکیه یک دولت ارتجاعی و واپسگرا حاکم است، با پشتیبانی سردمداران این کشور بار دیگر به دهل احیای امپراتوری شریر، خونخوار و فاسد عثمانی دمیده می شود و با تیغ دو دم پان اسلامیس (که پروژه دیگر صهیونیستی است) و پان ترکیسم به جان کشورهای منطقه افتاده اند و بار دیگر سراسر منطقه را به کام آشوب و بحران فروبرده اند.

خطر این بار از آن رو بسیار بزرگ است که سرمایه سرشار باد آورده نفتی و گازی کشورهای مرتجع عرب مانند سعودی و قطر در دسترس اردوغان و گولن قرار دارد. این است که همه روزه در عراق، سوریه، قفقاز، آسیای میانه و افغانستان و همین گونه در کشورهای افریقایی مانند لیبیا، مصر، و... شاهد بحران هستیم. البته، در همه این بحران ها دست های پیدا و پنهانی چه از آن سوی اقیانوس و چه در این سو در کار هستند. با این هم، کشور کلیدی پیاده کننده این پروژه ها همانا ترکیه است که بدون آن هیچ پروژی نمی تواند پیاده شود.

حالا دیگران به کنار، گستره پهناوری از شمال کشور ما در اثر توطئه ها و دسایس مشترک ترکیه و پاکستان و کشورهای مرتجع عربی و پشتیبانان جهانی شان دارد آهسته آهسته به کام آتش فر می رود. اتحاد نامقدس تندروی و بنیادگرایی اسلامی (در سیمای داعش) و پان ترکیسم می تواند برای ما درد سرهای فراوانی بیافریند. از همین رو است که باید این جریان افراطی را نیک شناخت و کوشید راه های رهایی از شر آن را با هشیاری و خردورزی دریافت تا پیامدهای آن به کمترین حد ممکن برسد.

- شایان یادآوری است که تبلیغات پان ترکیستی همه در یک بستر اند:
- موجودیت نژاد یا تبار و یا هم ملت مشترک موهومی به نام تورک که گویا پیشینه چندین هزار ساله داشته باشد،
  - و همین گونه ادعا بر تورکی بودن همه فرهنگ ها و تمدن ها و دولت های خاورمیانه و ایران و هند و امپراتوری بیزانس (بیزانتین) که اکنون به نام ترکیه ناگذاری شده است
  - و همسایگی و همزیستی مسالمت آمیز گویا هزاران ساله توده های تورکی و پارسی زبان در کشور ما و آسیای میانه که این گونه می کوشند با زرنگی حضور هزار و پنجصد ساله توده های تورکی زبان را خلاف همه داده های علمی پیشینه چندین هزار ساله ببخشند.

در این جا می خواهم به یک نکته بسیار مهم اشاره نمایم. در دو سده گذشته دانشمندان خاورشناس روسیه تزاری و سپس شوروی و در فرجام هم روسیه کار بس بزرگی را در عرصه مطالعات توده های تورکی زبان و مغول در گستره مغولستان، جنوب سایبریا و کشورهای آسیای میانه، قفقاز و شمال چین انجام دادند. در این راستا صدها سایت باستان شناسی با شمار فراوان اسکلت های مردگان و اشیا و زیورات کشف و پشته عظیمی از مدارک و شواهد و اسناد در بایگانی های اکادمیک روسیه و شوروی پیشین روی هم انباشته، بررسی، ارزیابی، تجزیه و تحلیل و مورد پژوهش قرار گرفته اند. صدها تن از دانشمندان روسی و شوروی در باره این توده ها کاوش ها و پژوهش هایی ژرفی انجام داده و هزاران مقاله و صدها کتاب نوشته اند.

در دهه های پسین، شمار بسیاری از دانشمندان رشته های نوین علوم مانند علم نسب شناسی (ژنیتیک)، اتنوگرافی و اتنولوژی (تبارشناسی)، انتروپومورفی (انسان سیمانگاری)، پالیونتولوژی (دیرین شناسی)، نومازماتیک (سکه شناسی)، نسخه شناسی، زبانشناسی تاریخی (لنگوستیک)، ریشه شناسی (ایتمولوژی) و... نیز کارهای بس ارزشمندی را در باره این توده ها انجام داده اند.

روی هم رفته بزرگترین کانون تورک شناسی جهان همانا پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه شعبه سان پتربورگ شمرده می شود که وزین ترین مقالات و کتاب های را در زمینه تاریخ باستانی، میانه و نوین توده های تورکی زبان و مغولی نوشته اند.

گذشته از این ها، در سال های اخیر دانشمندان چینی نیز با مطالعات ژرف تاریخی توانسته اند تاریخ 24 جلدی چین باستان را به یاری دانشمندان جاپانی تدوین و مبتنی بر ترجمه های نوین به زیود چاپ آراسته سازند. همین گونه فرهنگ تازه ایماها یا هیروگلیف های چین باستان را تدوین و چاپ نمایند.

همین گونه اطلاعات دقیق و اکادمیک علمی در باره توده های تورکی زبان و مغول در شماری از انسکلوپیدی ها (دایره المعارف ها یا دانشنامه ها) به ویژه دانشنامه امریکانا، بریتانیکا، لاروس فرانسه و دایره المعارف کبیر شوروی (کنون روسیه) بازتاب یافته است.

روشن است کسانی که در جستجوی حقایق علمی و داده های مستند و دقیق هستند، باید به کند و کاو در همین آثار پردازند. با این هم، در سال های اخیر شمار فراوان آثار بیمایه و بی پایه بی سر و ته بنا به ملاحظات سیاسی و نیز از سوی اشخاص غیر کارشناس نشر و در میان خوانندگان بی خبر و چشم و گوش بسته تبلیغ می شود، که سخت زیانبار اند و می توانند بسیار به به کژراهه و بیراهه بکشانند.

به هر رو، می رسیم بر سر اصل مطلب:

چند سال پیش کتابی به دستم افتاد در سه جلد زیر نام «تاریخ بالکاریا و کاراچای (قره چای) در آثار اسماعیل موسایف (مسییف)» که در واقع سه کتا در یک مجلد بود. در تدوین یکی از این کتاب ها که پس از درگذشت مولف آن به زیور چاپ آراسته شده، افزون بر مولف، پژوهشگر دیگری به نام کاژی (قاضی) لایانف نیز سهم دارد. کتاب

دوم این دوره به نام «در باره منشای توده های تورکی زبان» و کتاب سوم آن زیر نام «گام هایی به سوی سرچشمه های تاریخ تباری قفقاز مرکزی» است.

## ИСТОРИЯ БАЛКАРИИ И КАРАЧАЯ В ТРУДАХ ИСМАИЛА МИЗИЕВА

### О происхождении тюркских народов

Кажы Т. Лайпанов, Исмайл Муссаевич Мициев.

شایان یادآوری می دانم که نوشته های موسایف (Miziev) و لایپانف (Lauranov) با این که از سوی محافل پان ترکیستی بسیار به گرمی استقبال گردیدند، از سوی برخی از محافل علمی و اکادمیک چه در روسیه و چه در خود جمهوری های قفقاز به باد سخت ترین انتقادها گرفته شدند. به ویژه در آثار کامینسکی (Kaminsky)، کوزنتسف (Kuznetsov)؛ گاکلویف (Gagloyev)، چچنف، مارکوفین (Markovin) :

Каминский В. Н., 1988, с. 272-281; Кузнецов В. А., 1987  
с. 133-135; Гаглойев Д. С., 1987; Чеченов И. М., 1990, с.  
144-153; Чеченов И. М., 1994, с.10-12; Марковин В. И.,  
1994, с. 59, 60 Гадло А. В., 1979; Он же, 1994,  
Ковалевская В. Б., 1988.

به هر رو، پیش از این که رشته سخن را به دست داکتر کوزنتسف بسپارم، نکته هایی چند را در باره کتاب در باره منشای توده های تورکی «موسایف که همراه با لایپانف نوشته شده است، می نویسم:

### О происхождении тюркских народов

همه تلاش موسایف در این کتاب چنین است که ثابت بسازد «بالکارها و قره چایی ها توده های بومی و اصیل قفقاز مرکزی اند!» و با این کار قباله روباهی برای قوم خود مبنی بر مالکیت تاریخی بر زمینی که کنون در آن زندگی می کنند، دست و پا کند. روشن است چنین بیماری یی تنها برای اقوام تورکی زبان باشند قفقاز مختص نیست. پس از فروپاشی شوروی پیشین تقریباً همه دولت های کشورهای دارای باشندگان تورکی زبان به دانشمندان

شان دستور داده اند تا هر گونه که می شود، «افتوختون» (بومی) بودن قوم شان و رساندن شجره آنان به سپیده دم تاریخ را در سرزمین هایی که اکنون در آن می زیید، ثابت بسازند. چیزی که دانشمند روسی شنیرلمان در مقاله «گذشته نمادین: کشاکش ها در آسیای میانه بر سر نیاکان» آن را به گونه همه جانبه به بررسی گرفته و نقد بسیار جامعی در باره آن ها نوشته اند و من آن را ترجمه نموده ام و در کتاب خاوران، ایران و توران بازتاب داده ام. امیدوارم این نوشته را بخوانید که سخت عبرت انگیز است.

اما بخش دیگری از نوشته های موسایف که در آن یک تیوری (در واقع افسانه نوی بافته)، فرضیه خاستگاه نو خیالی برای توده های تورکی زبان می باشد. ایشان در این نوشته کوشیده اند که گستره میان رود ولگا و کوه های اورال را همچون خاستگاه نخستین توده های تورکی زبان قلمداد نمایند. در حالی که همه نظریه ها (تیوری های) موجود بر دامنه های جنوبی کوه های آلتایی تاکید دارند.

در این جا می بینیم که دلیل ایشان به چسپیدن به چنین فرضیه یی چیست: برای درک سخن باید یادآور شویم که ایشان درست مانند آقای عسکرف دانشمند ازبیکستانی نیک می دانند که ثابت ساختن حضور توده های تورکی زبان در گستره آسیای میانه، قزاقستان و چه رسد به گستره یاد شده و بالاتر از آن قفقاز ناممکن می باشد. چون هیچ مدرکی از حضور توده های منگولوییدی در این سرزمین ها در دست نیست. از این رو دست به دامن خیالرافی دیگری یازیده اند که ثابت بسازند آریایی ها تورکی زبان بوده اند!

برای پی بردن به هدف آقای اسماعیل موسایف بسنده است تا یک بند از فرضیه شان که لب لباب آن را تشکیل می دهد و سرتاسر کتاب گرد محور آن می چرخد، را بیاروم:

**Вместе с тем подобного рода исследователи совершенно необоснованно считают чуть ли не главным этническим признаком тюрков монголоидность, тогда как лишь часть их приобрела монголоидные черты при общении с людьми желтой расы, а абсолютное большинство тюрков в древности и настоящее время относились и относятся к белой европеоидной расе.**

«...همراه با آن این گونه دانشمندان آشکارا بی اساس می پندارند که گویا عمده ترین نشانه تباری تورک ها داشتن چهره های منگولوییدی آن ها باشد. این در حالی است که تنها



بخشی از تورکان در اثر آمیزش با آدم‌هایی زرد نژاد چهره‌های منگولیایی به خود گرفته‌اند و اکثریت مطلق تورک‌ها چه در دوران باستان و چه در حال حاضر متعلق به نژاد سپیدپوست اروپایی می‌باشند.»

روشن است که آقای موسایف نیک می‌دانست که تورک‌ها بنا به همه داده‌های علمی دارای چهره‌های منگولوییدی بودند و از سرزمین مغولستان چه از مرز با چین و چه از گستره دامنه‌های جنوبی کوه‌های آلتایی در سده ششم میلادی به سوی قزاقستان و آسیای میانه و قفقاز سرازیر شده بودند و همین گونه نیک می‌دانند که تورکی زبان‌شده‌های سپیدپوست قفقازی از جمله آذربایجانی‌ها همه متاخر است و در اثر سلطه توده‌های تورکی زبان و یا زیستن در همسایگی با آنان بوده است. از این رو آشکارا می‌کوشد برای رفع تناقض فرضیه مبهم دیگری را بیافد و آن این که گویا گستره میان رود ولگا و کوه‌های اورال یعنی گستره فرهنگ اندرون‌نوا خاستگاه توده‌های تورکی زبان‌شده باشد!

به سخن دیگر یا این ترفند کوشیده است همه توده‌های اروپاییدی آریایی از جمله سکایی‌ها یا تورانی‌ها، حتا اوست‌ها و سارماتی‌ها و ... همه را تورکی زبان‌جا بزند. آن هم سپیدپوست اروپاییدی!!!

روشن است در این صورت همان گونه که آقای عسکرف ازبیکستانی نوشته است، گویا آریایی‌ها همه تورکی زبان بودند و با رفتن به پشته ایران زبان تورکی‌شان را از دست دادند و همه زبان پارسی را که زبان توده‌های بومی ایرانی بود، فرا گرفتند!!!!!! این گونه پیشدایان، کیانیان و هخامنشیان باید در آغاز تورک‌بوده باشند که پسان‌ها در اثر از دست دادن زبان خود ایرانی شده‌اند!

ناگفته پیداست که هم اکادمیسین عسکراف و هم پروفیسور موسایف متفاوت از دانشمندانهای پان ترک‌گرایان و ترک‌گرایان تاریخی **اروآسیای میانه** را نیک می‌دانند و نیک آگاه هستند که به هیچ رو نمی‌توان حضور توده‌های تورکی زبان‌آمده و مهاجر از گستره آلتای را با داده‌های علمی پیش از سده ششم ثابت ساخت. از این رو برای رفع این تناقض تنها راهی که می‌ماند؛ این است که ادعا کرد که گویا توده‌های آریایی (که

شامل سکاها یا تورانیان هم می شوند) از همان آغاز با وصف اروپاییدی بودن یعنی آریایی بودن، تورکی زبان بوده باشند. !!!

با این هم چون ثبوت این موضوع هم از دید علمی ناممکن می باشد، نیرنگ تازه یی زده و تلاش کرده اند تا از راه های غیر مستقیم به چنین هدفی نایل آیند. این است که آقای اسماعیل موسایف کوشیده اند با اتکا به داده های باستان شناسی و این استدلال که چون سکاها یعنی تورانیان همه کوچرو بودند، مذهب شان با مذهب زردشتی ایرانیان متفاوت بود، پس تورکی زبان اند!

اما کیست که نداند که در آغاز ایرانیان زرتشتی نبودند و پیامبر زرتشت در دوره های بعدی آیین خود را نشر کرد و ایرانیان همه آن را پذیرفتند. و این گونه ایرانیان و تورانیان دارای مذاهب متفاوتی شدند.

من در این جا به بررسی آثار آقای موسایف نمی پردازم. زیرا چنین کاری بارها در چندین کتاب و مقاله سال ها پیش از امروز از سوی کارشناسان بزرگ قفقاز شناس انجام گرفته است. ورنه گفته ها بسیار اند.

نخست می خواهم نویسنده مقاله «افسانه ها در باره «نیاکان کبیر» را معرفی کنم، تا ببینیم با چه کسی سر و کار داریم:

«پروفسور داکتر ولادیمیر کورنتسوف (زاده 1927)، بزرگترین الن (آلن) شناس جهان، داکتر علوم تاریخ و باستان شناسی، کارشناس بنام و پرآوازه تاریخ باستان قفقاز است. او بیش از چهار دهه (در سال های 1965-2007) مدیر شعبه تاریخ و باستان شناسی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی اوستیای شمالی بود. او در همین سال ها کاوش های فزونشمار باستان شناسیک را در قفقاز انجام داد که دستاوردهای بس ارزنده یی به همراه داشتند. کورنتسوف مولف آثار فزونشماری در باره تاریخ الن ها و در کل تاریخ و باستان شناسی قفقاز است که برخی از آثار او به زبان های انگلیسی، فرانسه، ترکی و سایر زبان ها ترجمه شده اند. در کل 15 اثر او در خارج از روسیه (از جمله دواثر در پاریس) چاپ شده است.

آخرین شهکار او «سیری در تاریخ باستان» در 2010 منتشر شد. او طی بیش از نیم سده زندگی علمی-آکادمیک، صدها اثر (از جمله بیش از بیست کتاب)، چند ده کتابواره و شمار فراوان مقاله نوشت. از مهم ترین آثار او «اوچرک تاریخ الن ها» است. «شایان یادآوری می دانم که بنده در گذشته یک اثر شان را زیر نام «ایرانیزاسیون (Iranization) و تورکیزاسیون (Türkization) منطقه مرکزی قفقاز، مسکو، 1997، // آثار و یادمان های تاریخی دوره های پیش از بودوباش اسکیت ها و دوره اسکیتی در جنوب خاوری اروپا // مواد و پژوهش ها در زمینه باستان شناسی روسیه، شماره یکم، تدوینگر: با ویرایش Munchaev RM و Olkhovsky VS، پورتال «باستان شناسی روسیه»، 2006.

Кузнецов В. А., Иранизация и тюркизация Центральнокавказского субрегиона, М., 1997, // Памятники предскифского и скифского времени на юге Восточной Европы // Материалы и исследования по археологии России, № 1, Редактор: под ред. Мунчаева Р.М., Ольховского В.С.

ترجمه نموده ام که آن را در کتاب هزار برگی «خاوران، ایران و توران در سپیده دم تاریخ» بازتاب داده ام.

نقشه تباری-زبانی گستره قفقاز

**Ethnolinguistic Groups in the Caucasus Region**



اینک رشته سخن را به پروفسور کوزنتسف می سپاریم:

### «افسانه ها در باره «نیاکان کبیر»»

[به گونه یی که می دانیم]، یکی از آفرینندگان سرشناس و برجسته افسانه های تاریخی در باره «نیاکان کبیر» نامزد علوم تاریخی - اسماعیل موسایویچ موسایف (به روسی - میسیف یا میزیف I. M. Miziev) - شخصیت شایسته علمی جمهوری کاباردینو-بالکاریا (روشن است دانشمند به رسمیت شناخته شده این جمهوری) بود. او در سال های دهه 1980 - 1990 کتاب ها و مقالات بسیاری را در رسانه های جمهوری کاباردین و بالکار در زمینه

گذشته های دور تاریخی بالکارها و کاراچای (قره چای) ها نشر نمود. شالوده اصلی این نشریات- آرمانگرایی لگام گسیخته در تاریخ باستان توده های تورکی زبان بود.

موسایف تلاش می ورزید کانسپت به ظاهر بس وزینی را مطرح نماید مبنی بر این که گویا توده هایی چون سومریان و کاسی های خاورمیانه که در هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد، می زیستند و همین گونه شمار دیگری از توده های شناخته شده جهان باستان مانند اسکیت ها (سکاها) (که ایرانی زبانی بودن آن ها را از دیدگاه علمی می توان دیگر تثبیت شده پنداشت)؛ تورکی زبان بوده باشند!

این گونه، نیاکان تورکی زبان بلافصل بالکارها و قره چای های کنونی از نگاه زمانی پیشینه 6000 ساله یافتند و از لحاظ مکانی (جغرافیایی)- در سرزمینی بسر می بردند که از کوه های آلتای تا رود دانوب، و از کوه های اورال تا هند پهن بود!

در آینده، چنین [گرافه گویی بی] هم بسنده از کار نبرآمد. موسایف و همکار دیگرش لایپانف KT Laypanov ادعای دیگری را مطرح کردند دال بر این که گویا اتنومیم (نام تباری) تورک در هر صورت، «نه دیر تر از دوره نوسنگی (نئولیت) تکامل جامعه انسانی» پدیدآمده بود! در این درفشانی- «نه دیر تر از دوره نوسنگی (نئولیت)» بسیار شایان توجه است که بر پایه آن واژه «تورک» و در نتیجه خود تورک ها به منطق «دانشمندان»- موسایف Miziev و لایپانف Laypanov گویی در عهد پارینه سنگی بعدی (پالیولیت بعدی)، یعنی در اواخر عصر حجر پدید آمده باشند! یعنی از دید کرونولوژیک در حدود 15 تا 20 هزار سال پیش از میلاد.

در این جا پرسشی مطرح می گردد مبنی بر این که چه کسی و چگونه در نبود کامل هر گونه نشانه و ردپایی از دیرین ترین زبان های باستانی که گویا از اواخر پارینه سنگی (پالیو لیت بعدی) به ما رسیده باشند، چنین چیزی را تثبیت کرده اند؟

... و چه رابطه‌ی این گونه افسانه پردازی‌ها (فانتزی‌ها) با تاریخ واقعی قره چایی‌ها و بالکارها که همچون توده‌های جوان در سده‌های چهاردهم و پانزدهم در برابر چشمان تاریخ ظهور و پا به عرصه گیتی نهاده‌اند، دارد؟

راستش موسایف در مقاله‌های بعدی‌اش آغاز تاریخ قوم خود را اندکی جوان‌تر ساخت و مقارن بیش از 5,000 سال گردانید، اما نتیجه‌گیری نهایی او کماکان صریح بود - «بالکارها و قره چای‌ها دیرین‌ترین توده‌های باشنده قفقاز اند!»

در مجله‌ی بی که به هفت زبان جهان منتشر شده بود، موسایف «دانشمندی با نام جهانی!» خوانده شده است. جالب است که موسایف یکی از نوشته‌هایی را که در رسانه‌های محلی به چاپ رسانده بود چنین نام گذاشته بود: «تحریف تاریخ غیر اخلاقی (رزیلانه) است»

اسماعیل موسایف غرق در توهمات «میهن پرستانه» بی بند و بار و غیر قابل اثبات، در عین زمان بر متقاعد کردن خواننده بی تجربه به آن که علم مدرن در باره توده‌هایی قفقاز شمالی تقریباً در تراز سده نوزدهم است و در مطالعات قفقازشناسی اسکولاستیسم و دگماتیسم، فرمانفرما است و درگیر رکود، می‌باشد و او خود یک نوآور است که «قرائت، تاویل و تفسیر تازه‌ی بی را که با بیشتر با واقعیات تاریخی همخوانی دارد، ارائه می‌دهد»، پافشاری می‌کرد.

پژوهشگر دیگر - آ. ای. بایرمقلف با نشر چند کتاب، در پیوند با تاریخ دیرین قره چای‌ها و بالکارها، دیدگاه‌های بیشتر متواضعانه تری را [نسبت به موسایف] ارائه کرده است. او در یکی از آثارش کوشیده تا عمر این توده‌ها به دو هزار سال پیش بکشاند. هر چه است، ادعای او، ادعایی است بر دیرین بودن [و کشاندن تاریخ بالکارها و قره چای‌ها به دوران باستان]. بایرمقلف در کتاب چاپ شده به سال 1998 خود ادعا می‌کند که ال‌ها تورکی زبان بودند و صرف نظر از این که در هر کجایی که هستند - در قفقاز و یا اروپای باختری - بالکاری و قره چایی هستند.

در این جا دشوار نیست در پشت گفته های او ادعا بر یک قلمرو گسترده تاریخی را دید. روشن است خیالپردازی های ظریفانه و شیرین بایر مقلف ربطی به مسایل علمی ندارند. اما با این هم ارزیابی مثبتی را از سوی دانشمندان محلی دریافت کرده اند.

با سخن گفتن در باره توده های تورکی زبان قفقاز شمالی نمی توان نام حاجی یف - نویسنده کومئک تبار را فراموش کرد. شالوده دیدگاه های ایدئولوژیک او هم همانا عبارتند از: آرمانگرایی در زمینه تاریخ تورکی زبانان، پرداز تصویرهای اغراق آمیز از قدرت گذشته و عظمت آن ها، به خصوص قیچاق ها (که کئومک ها از بازماندگان آنان به شمار می روند).

چنین بر می آید که سر از سده های چهارم تا هژدهم در جنوب روسیه در همسایگی اوکراین، گویی کشور استپی بزرگ وجود داشته بود که «در اثر تلاش های تاریخ پردازان مسکونشین از تاریخ روسیه (یعنی از تاریخ خود شان) سترده شده است»!

البته، این پایان سخن نیست: پولوفی ها [ی تورک]، زبان خود را فراموش کردند و از دست دادند و اکنون به نام های دیگری چون کازاک ها، روس ها، اوکرایینی ها، گاکاوزه ها، کومئک ها، قره چایی ها، بالکارها، صرب ها و چک ها و... یاد می شوند!

[یعنی، به فرموده آقای حاجی یف - روس ها و اوکرایینی ها و همه دیگر توده های باشنده اروپای خاوری همه در آغاز تورک و تورکی زبان بوده اند و پسان ها زبان خود را از دست داده اند و در سپیده دم تاریخ، کومئک ها، قره چایی ها، بالکارها و... با روس ها و اوکرایینی ها همتبار و همزبان بوده اند! - گ.]

به گفته حاجی یف، «قیچاق ها 2500 سال پیش در التای از نخستین توده ها در جهان بودند که خداوند - آفریدگار گیتی را شناختند». روشن است قیچاق ها گستره پهناوری را از رود دانیوب تا دریاچه بایکال، از مسکو تا بسفر در دست داشتند. سپس ایشان می پرسند: «چرا کشور کبیر استپی را چنین به دست فراموشی سپرده اند؟»

پاسخ بسیار ساده است - چون چنین کشوری تنها در رویاهای آقای حاجی یف وجود دارد: پاسخی که دادگرا در نقد نوشته شده از سوی د. کادزای بر مقاله حاجی یف بازتاب یافته است:

«مقاله حاجی یف به راحتی می تواند مدعی دریافت جایزه نخست بهترین جعل و تحریف در علم و یا آفریده های مسخره آمیز، یکسره بی معنا و مزخرف و بی پایه شبه علمی گردد که به سادگی توانسته است در مطبوعات کثرتگرای ما بازتاب یابد. ژاژخایی هایی که در گذشته به گونه مدلل و متقاعد کننده از سوی آ. نوواسیلیف و آ. کوزمین قاطعانه رد گردیده است.

فسانه پردازی های شبه علمی در تاریخنگاری مردم آبخاز-آدنگ Adygh- هم کم نیستند. این «باشندگان بومی» قفقاز، مانند تورک ها، دارای گذشته غنی و تابناک و پر افتخار و رنگین اند که نیازی به آرایش و مشاطه گری و رنگ آمیزی های ستایشگرانه ندارند!

گذشته یاد شده ادنگ ها نیازمند گردآوری پیوسته داده ها، پردازش و مطالعه مواد و مدارک تجربی گسترده و بازنگری مفاهیم تدوین شده در گذشته در باره تاریخ توده های ادنگی است که مغایر با پارادایم مدرن (نمودار کانسپتوئل (مفهومی) فرمانفرما در علوم پایه) می باشد.

روشن است «پیشگامان» و نوآوران مطالعات قفقازشناسی نمی توانند بیش از این درنگ نمایند و شکیبایی پیشه سازند. این است که در مطبوعات محلی مقاله آقای اوژنف نشر می شود در باره آن که «ادنگی ها و چرکاس ها سده ها گستره پهناوری را که از دریای سیاه تا دریای کسپین پهن بود، در اختیار داشتند و حاملان فرهنگ مایکوپ Maikop بودند که از منطقه هات تا به کاباردا، زندگی می کردند.

در پی آن، نوشته یی از آقای کاگسرمازف Kagsrmazov چاپ می شود که می فرماید یژدوگی ها zhedugi از تبار سیمیریانی ها Cimmericians اند و شاپسوگ



ها Shapsugs از بازماندگان اتروسک ها، گامیرگویی ها kamergoy از تبار اسپارت ها و کاباردینی ها از سکاها...

در این جا نمی توان مقاله دراز آقای باقی یف - چاپ شده در روزنامه رسمی ملی «پراودای کاباردینو-بالکاریا» در سال 1992 را نادیده گذشت. ظاهراً، مقاله هماهنگ با تمایلات رهبری وقت نوشته جمهوری کاباردین و بالکاریا شده است.

خوب می بینیم که باقی یف برای خوانندگان چه چیز نوی را به ارمغان می آورد؟ در گام نخست او پس از اعلام ورشکستگی و درماندگی علوم در شوروی پیشین و «سکوت مرگبار و دروغ های آشکار» در مطالعات تاریخ ادائگ ها و دیگر توده های قفقازی نتیجه می گیرد که همانا تبار ادائگ یکی از «قدیمی ترین تبارهای روی زمین است (ما در بالا با ادعاهایی همانندی در باره تورکی زبان ها آشنا شدیم).

از دید باقی یف، گذشته باستانی ادائگ ها سر به هزاره های سیزدهم و دوازدهم پیش از میلاد می زند- هنگامی که در دریای مدیترانه تمدن دیرین اتلانیتست ها در اوج بالندگی بود. این گونه زبان ادائگی برخاسته از زبان آتلانت ها است و این رو بنا به منطق منطق نویسنده، ادائگی ها و چرکاس ها نسل نوی از اتلانیتست ها اند.

[اگر نیک بنگریم، نتیجه نهایی این است که با توجه به تورکی بودن زبان نویسنده، گویا آتلانیتست های غرق شده (نیاکان ادائگ ها) هم تورکی زبان و در نتیجه تورک بوده اند!- گک.]

طرفه این که تنی از اقتصاد دانان این مرز و بوم به نام آ. کافویف Kafev هم با پویایی و شور و شرر پا به جهان اکتشافات شگفتی بر انگیز در زمینه تاریخ باستان می گذارد. روشن است نمی توان بر همه نوشته های او درنگ کرد. از این رو تنها به دلستگی و شیفتگی سرسختانه او به تندیس سنگی شناخته شده «دوکا- بیک» که در کنار رودخانه اتوکو Etoko در نزدیکی شهر پیاتیگورسک (پنج کوه) ایستاده است، اشاره می کنیم. تاریخ این بنا- نیمه نخست سده هفدهم است. منشای آن همچنان نامشخص است.

کافویف با یکدندگی این تندیس را، یک جنگجوی کاباردی Kabardian می پندارد و بدون داشتن هیچگونه شواهد و آوندها تاریخ بنای آن را سال 375 میلادی می خواند، یعنی سده چهارم. روشن است اگر چنین نکند، ناگزیر خواهد گردید حضور بسیار متاخر و زود هنگام نیاکان کاباردها در سرزمین های کنونی شان را بپذیرد.

این گونه، با سوار شدن روی موج های احساسات و بلندپروازی های سیاسی و با کشاندن تاریخ حضور نیاکان به یک دوره خیلی دیرین، آشکارا به حقایق عینی علمی، پشت پا زده می شود.

برای رعایت عدالت باید گفت که همه تاریخدانان و باستانشناسان کاباردینو- بالکاریا از بیماری یی که کافویف به آن مبتلا است (بیماری ستیز با داده های عینی و جدی یادمان های کاباردینیا در گستره کنونی که تاریخ شان به سده های پانزدهم و هفدهم و هژدهم می رسد)، رنج نمی بردند. برای مثال، رساله نوشته شده به قلم آ. نوگایف Nagoev.

البته، این همه داستان نیست. تاریخ نویسان چچن و اینگوشتیا نیز از این روند افسانه پردازی تاریخی کنار نمانده اند. جوهر این گونه خیالپردازی ها دیگر برای ما روشن است: کشاندن رشته تاریخ قوم خود به سپیده دم تاریخ، قلمرو گسترده و پهناوری که گویا زمانی بر آن فرمان می رانده اند و پیوند داشتن آنان به تمدن های باستانی.

از همین رو است که به باور اسماعیلیف، توده های معاصر وایناخی Vainakh (چچن ها و اینگوش ها) فرزندان مصریان باستان اند! خاستگاه دیرین آن ها مصر باستان بود و خدایان مصر باستان- ازیریس و تور را پرستش می کردند و به پیشگاه آنان به نیایش می پرداختند!

نویسنده توضیح نمی دهد که چگونه مصریان باستان سر از قفقاز شمالی بر آوردند، چه زمانی چنین چیزی اتفاق افتاد و چه منابع مستند تاریخی بر چنین ادعاهایی گواهی می دهند.

بر پایه گزارش دیگری (که نویسنده آن حاجی اف است، واینخ ها - Vainakh فرزندان اتروسک ها، یعنی اقوام باستانی یی اند که در جزیره نمای آپنین Apennines در هزاره یکم پیش از میلاد زندگی می کردند و تاثیر شگرفی بر تمدن رم گذاشتند. روشن است که داشتن خویشاوندی با اتروسک ها موجب سربلندی و بالندگی می گردد. این که چنین چیزی فرسنگ ها دور از واقعیت می باشد، برای چنین نویسندگان هیچ ارزشی ندارد و از نوشتن آن خم به ابرو نمی آورند.

تاریخ نویس اینگوش - کودزویف N. Kodzoev به «اثبات» رسانده است که قبایل باستانی کولخیدی یا کولخیسی (غرب گرجستان) به زبان باستانی اینگوش سخن می گفتند، اما پسان ها از سوی گرجی ها از گرجستان به قفقاز شمالی رانده شدند.

در پایان چند نمونه از تلاش های برخی از نویسندگان را می آوریم که می کوشند ثابت بسازند که واینخ ها (چچن ها و اینگوش ها) در گذشته باستانی صاحب دولت بوده اند. برای مثال ای.م. سیگاوری Sigauri در رساله خود در سال 1997 نوشت که چون واینخ ها شامل گستره الانیای دوره اوایل فئودالی بودند، از این رو الانیا - یک دولت ناخی شمرده می شود!

در کتاب «چچن ها: حال و گذشته» که در نگارش آن چند تن از نویسندگان دست دارند، سخن از دولت فئودالی قدیمی سده چهاردهم در سمیرس Smsir s گفته می شود که بنا به دلایل نامعلومی برای علم تاریخ ناشناخته است.

در اوستیای شمالی، برای برخی از دانشمندان (از جمله ب. و. تیخف، در ص ص 5-6 اثرش) این رویا مکاشفه می شود که دارندگان فرهنگ درخشان کوبان Koban در یک هزار سال پیش از میلاد ایرانی زبان بودند و در کوه های قفقاز مرکزی و در میان کوبانی ها «گروه های بزرگ توده های سکایی زندگی می کردند. از این رو هیچ مشکلی در سوبسترات (زیر لایه) قفقازی بومی وجود ندارد. و اتنوژنیز اوست ها ایرانی یا آریایی ناب اند.

روشن است با نوشتن چنین نوشته های بی سروپایی، کانسپت آمیزه یی بودن اوست ها یعنی همپیوندی سوبسترات (زیرلایه) تباری قفقازی بومی و بالالایه یا سوپرسترات ایرانی زبان سکایی- سارماتی- النی که با وزن ترین داده های علمی همخوانی دارد و از سوی دانشمند بزرگ اوستی- آبایف مستدل گردیده است، نادیده گرفته می شود.

[یادداشت گزارنده: بسیار مهم است توجه داشت که پروفیسور کورنتسف آشکارا می نویسد که ایرانی زبان بودن سکایی ها-سارمات ها و الن ها با وزن ترین داده های علمی همخوانی دارند. با این هم همه روزه نوشته های بی سر و پایی به بازار آشفته مطبوعات ما عرضه می شوند دال بر تورکی زبان بودن این توده ها بی آن که حتا یک آوند هم آورده شود.]

...و اما اوج افسانه سازی و تاریخپردازی در اوستیا کتابواره نوشته شده به قلم و ل. حمیدوف و آ. چ. بالایف زیر نام «دیوید سوسلان، فردریک بارباروسا: الانیا سرزمینی از فلسطین تا بریتانیا» می باشد. در این اثر با خطوط درشت برجسته شده است که «تنها تاریخ نویسان ملی می توانند تاریخ اوستیا را بنویسند!

چنین ادعا می شود که گویا تاریخ دیرین اوسیت ها «به گونه رمزی در پرده های اسرار و رازها در انجیل بازتاب یافته باشد». عسیای مسیح و مادرش مریم اسکیتی بودند- از اسکیت هایی که در زمان مسیح باشندگان فلسطین را می ساختند. از جمع دوازده تن حواریون مسیح (به پنداشت حمیدف و بالایف) یازده تن آن ها اسکیت بودند و تنها یهودای خاین یهود بود.

[بسیار جالب است که اگر فرضیه اسکیتی بودن مریم و عیسی مسیح را بپذیریم و آن را از زاویه دید کسانی بنگریم که بدون توجه به همه داده های علمی اسکیت ها را تورک یا تورکی زبان می خوانند، آن گاه با این سفسطه رو به رو خواهیم شد که همه پیامبران از جمله مسیح باید تورک بوده باشند و این گونه جدا از این که همه یهودان تورکی و در اصل تورکی زبان از کار می برآیند (که پسان ها زبان خود را از دست داده بودند)، افسانه تورک بودن بابای آدم که پان تورکیست ها بارها آن را مطرح کرده اند، به اثبات می رسد!-گک.]

چنین می نماید که اوست ها نه تنها اسکیتی از کار برآمدند، بل حتا نیز ایرانیان شمالی و حتا ژرمن های خاوری- پاسداران سنت ها، زبان و فرهنگ باستانی آلمانی!

بالا تر از این، به پنداشت حمیدف و بالایف، «زبان اوستی در شالوده زبان ژرمنی قرار دارد و فریدریش یکم - امپراتور آلمان در سده دوازدهم از دودمان Hohenstaufen در اوستیا از تیره الگوزون ها برخاسته بود و مسقط الراس وی شهرک ارخیز سفلی در کرانه رود زیلینچوک Zelenchuk بزرگ بود.»

نیازی به گفتن ندارد که همه این یاوه سرایی ها و ژاژخایی ها دستاورد خیال پردازی و فانتزی نویسندگان آن ها اند و هیچ پیوندی با مسایل علمی ندارند.

آری!

علم را اندرین انجمن رهی نیست.

پروفسور داکتر کوزنتسف و پروفسور داکتر چچنف

## **چگونه در باره «نیاکان کبیر» افسانه پردازی می شود КАК СОЗДАЮТСЯ МИФЫ О «ВЕЛИКИХ ПРЕДКАХ»**

پدیدهء به نام «شبه تاریخ» یا تاریخ دستکاری شده، مسخ شده و تحریف شده، علل و عوامل عمیق و دلایل ویژه خود را دارد. رنگینی و چندپارچگی موزاییک تباری و فرهنگی منطقه قفقاز، شیفتگی زایدالوصف و بیش از حد توده های باشنده این دیار به ریشه و خاستگاه و گذشته های دور شان، نبود و یا توسعه نیافتگی سنت های تاریخی بومی نوشتاری و مکتوب، همراه با ولع برای خویشتن شناسی تاریخی و استقلال و هویت سیاسی در سال های اخیر بستر همواری را برای برای گسترش پدیده «شبه تاریخ» parahistory فراهم نموده اند.

شبه تاریخ نیازی به داده ها، اسناد، مدارک و شواهد انباشته شده در درازای دوره های طولانی ندارد. همین گونه نیازی به ارزیابی، بررسی، تدقیق، مطالعه، کاوش و ژرفنگری پیگیرانه و سامانمند مو به موی مدارک و مواد لازم، تجزیه و تحلیل همه جانبه آن ها و تدوین و پردازش مفاهیم پذیرا و متعادل و خردورزانه یی که برای علوم امر طبیعی شمرده می شوند، ندارد، بل به سرعت تیوری هایی می بافد و دیدگاه های خود را در باره حل مسائل حاد و مبرم به خورد جامعه می دهد.

کنون شبه تاریخ با جلودویدن پیشاروی زمان به ویژه پویا و پرتکاپو گردیده است. هدف اصلی آن نه جستجوی حقیقت علمی، بل برآوردن سریع نیازهای دیکته شده از سوی سفارش دهندگان و لاف دانش زدن بر سر بازار و نان خوردن به نرخ روز است.

اکنون در قفقاز شمالی شمار چشمگیر آثار شبه علمی به این آشفته بازار آمده است که بایسته است روی آن درنگ کرد و آن را به گونه همه جانبه و عمیق تر از آن که ما بررسی می کنیم، ارزیابی کرد. بر آنیم و باور داریم که تاریخ نگاری آینده بی توجه و بدون تجزیه و تحلیل این مسایل جالب از کنار آن رد نخواهد شد.

در دانشگاه دولتی روستوف چندی پیش و. پ. اولانف Ulanov VP از پایان نامه رساله علمی دکتری خود در زمینه مسائل مورد بحث در این جا (ایدئولوژی تباری-ملی قفقاز شمالی: الگوی کهن و جوهر اجتماعی آن-روستوف در کنار دن، 1999) دفاع کرد. [اما این تازه آغاز کار و گام نخست در این راستا است].

حقایق و واقعیت هایی به سرعت در حال دگردیسی، نیازمند نشان دادن واکنش درخور و برداشتن گام های مناسب از سوی علوم پایه است. خوانندگانی که در بیشتر موارد کارشناس و برخوردار از آگاهی های به اصطلاح به روز شده نیستند، باید نه تنها از جلوه گری ها و مشاطه گری های شبه علمی، بل همین گونه علمی نیز آگاه باشند و باید تفاوت میان آن ها و تناقض بنیادین بین آن ها را بدانند و قادر به مقایسه یکی با دیگری باشند.

در این اثر ما تنها بر حقایق جداگانه و همین گونه مفاهیم مبتدل و تحریف شده تاریخ قدیم توده های قفقاز شمالی تماس می گیریم.

یکی از پوباترین و پرشورترین و سیاهکارترین نمایندگان دست اندر کار ساختن شبه تاریخ در قفقاز شمالی اسماعیل موسایویچ موسایف IM Miziev فقید بود- دکتر رشته تاریخ، باستان شناس؛ دارنده لقب دانشمند شایسته جمهوری کاباردینو-بالکاریا (که این لقب به او در سال 1994 اهدا شده بود).

او زمانی، در زمینه مطالعات باستان شناسی این جمهوری و روشنایی افکنی بر تاریخ قرون وسطی بالکارها و قره چای ها خدمات بسیار و ارزنده یی انجام داده بود. اما در سال های دهه هشتاد و نود سده بیستم در دیدگاه های علمی او دگردیسی های شایان توجهی رخ دادند. در آثار او مانند سایر آثار نوشته شده به قلم قفقازشناسان دیگر در این دوره به سرعت نشانه ها و ویژگی های اصلی تاریخ نگاری شبه علمی با همه گرایش های خاص آن، از این که «کدام توده ها دیرین تر و باستانی تر و بومی تر اند» گرفته تا تبارز و سوسه ها و دل نگرانی ها در جستجوی «نیاکان کبیر و بافتخار» و سرزمین های پهناوری که گویا زمانی آن ها بر آن فرمان می رانده اند، دیده می شود.

[یادداشت گزارنده: چنین بر می آید که آقای اسماعیل موسایف در سال های کار روی رساله دکتری در آلماتی به شدت زیر تاثیر اندیشه های اولتراناسیونالیستی و افسانه پردازی های پان ترکیستی برخی از پژوهشگران آن دیار قرار گرفته بود. زیرا بسیاری از ادعاهای «نوآوران» او و برخوردش با مسایل تاریخی با برخوردهای نویسندگان قزاقستانی همانند می باشد.]

به گونه یی که در زیر خواهیم دید، با پویایی های موسایف Miziev مستقیم یا غیر مستقیم، طیف گسترده یی از افراد دارای تخصص های مختلف، از جمله دانشمندان دارنده درجات و عناوین علمی درگیر بودند که دیدگاه ها و درک شان از دایره علوم به دیدگاه های موسایف نزدیک بود.

در سال های اخیر زندگانی موسایف چند کتابواره (جزوه و رساله) و مقاله منتشر نمود:  
«گام هایی به سوی سرچشمه های تاریخ تباری قفقاز مرکزی» (نالچیک، 1986)  
«تاریخ در کنار ما است» (گفتگو با کارشناس مسایل منطقه، نالچیک، 1990)  
«توده های کاباردا و بالکاریا در سده های سیزدهم و هزدهم (نالچیک، 1995) و ...  
افزون بر این ها، او در همکاری با کاژی (قاضی) لایانف Laypanova کتاب «در باره  
منشای توده های تورکی» (چرکاسک، 1993) را نوشت.

... سر انجام، در مجله ادبی و هنری «مینگی-تاو البروس» با همکاری جورتوبایف  
Dzhurtubaev مقاله بزرگی را زیر نام «تاریخ و فرهنگ معنوی مردم قره چای- بالکار  
(نالچیک، 1994) نشر کرد.

نشریات برشمرده، همراه با شمار فراوان نوشته های بازتاب یافته در روزنامه ها تصور روشنی  
در باره دیدگاه ها و روش های موسایف به دست می دهد. هسته ایدئولوژیک این  
نشریات- آرمانگرایی لگام گسیخته در پرداز تاریخ قدیم توده های تورکی زبان است.

او در رساله «گام هایی به سوی سرچشمه های تاریخ تباری قفقاز مرکزی» تلاش ورزیده  
است اندیشه به ظاهر بسیار پر طمطراقی را مطرح و به اثبات برساند دال بر این که گویا  
سومریان و کاسی های خاورمیانه میانه در هزاره های چهارم و دوم پیش از میلاد و همین  
گونه دارندگان فرهنگ باستان شناسی مایاکوپ در هزاره سوم پیش از میلاد در قفقاز  
شمالی؛ ساک ها، ماساگیت ها Massagets، اسکیت ها، آس ها، اوس ها و یاس های  
باشنده آسیای میانه و جنوب خاوری اروپا و آستانه قفقاز (در یک هزار سال پیش از میلاد و  
آغاز هزاره دوم پیش از میلاد) و... همه تورکی زبان بوده باشند و نیز کتیبه های آشوری و  
بابلی دوره پادشاهی اورارتوی در ماورای قفقاز (در سده هشتم پیش از میلاد) همه به زبان  
تورکی نوشته شده بودند.



او همین گونه ادعا می کند که سنگنبشته های زلینچوکسک Zelenchuk در منطقه علیای نزدیکی کوبان (سده یازدهم) و سرانجام نام های تباری و نامجاهای فزونشمار و همین گونه نام رودها (هایدرونیم ها) و... همه دارای ریشه های تورکی اند.

در بُعد زمانی همه این مسایل روی هم رفته نزدیک به شش هزار سال و در بُعد مکانی گستره پهناوری از التای تا رود دانیوب و از کوه های اورال تا ایران را در بر می گیرند. پرسشی که مطرح می گردد، این است که چگونه می توان تورکی زبان بودن سومری ها و یا کاسی ها و یا هم دارندگان فرهنگ مایاکوپ شمال قفقاز را به اثبات رساند؟

موسایف باستان شناس، به این مسائل بسیار پیچیده که تا کنون کارشناسان رشته های زبان شناسی تاریخی و ریشه شناسی نتوانسته اند به گونه رضایت بخش به آن پاسخ بدهند و درمانده اند، با ساده انگاری دلبخواه ویژه شبه تاریخ پاسخ می گوید. او مواد زبانی یی بیش از حد مرموز و پیچیده را (در واقع سخن بر سر زبان های مرده و منقرض شده باستانی است)، به زعم خود تجزیه و تحلیل می نماید.

برای نمونه، به گفته موسایف، نام های قدیمترین خدایان بت پرستان: «اینانا، ایشتار، مردوک و... تا همین کنون در محیط بالکاریا و قره چای حضور دارند:

«ایشت-ایشته» (معادل الله، الله، خدا، خدا!)،

«اینان سنن» (معادل Teyriseni، Ollahiseni)،

«ائا مرژه!» (معادل مرژمه متن Mardzhama) (فریاد تایید کننده پاسخ مثبت)...

(نگاه شود به ص. ص. 21-22 کتاب «گام هایی به سوی سرچشمه های تاریخ تباری قفقاز مرکزی» (نالچیک، 1986)).

موسایف بی توجه به همه پیچیدگی های پژوهش های ریشه شناختی (ایتمولوژی) و بدون در نظر داشتن قوانین تکامل زبان ها در درازای هزاره ها، خودسرانه با تعویض یا جایگزین کردن فونیم ها یا واج های جداگانه با بهره گیری از وارونگی inversion، مواد زبانی

باستانی را با موازین زبان تورکی دمساز وانمود می گرداند و به خواست خود تعبیر و تفسیر و رمزگشایی می نماید.

عین برخورد [ناسخته] با نام های پادشاهان اسکیتی، که به طور عمد به یمن هرودوت و دیگر نویسندگان عهد باستان شناخته شده اند، صورت می گیرد. می دانیم که نه تنها از سوی مجامع علمی کشوری، بل نیز از سوی محافل علمی جهانی؛ ایرانی زبان بودن اسکیت ها تثبیت گردیده است که در این زمینه تجزیه و تحلیل زبانی نام های شخصی سکاها نقش خود را بازی کرده است. با این هم به پنداشت موسایف نام اسکینی ایشناک Ishnak- اس بیک (یعنی بیک آس ها) است.

[یادداشت: در این حال موسایف یا نمی دانسته است یا به عمد تجاهل می کرده است که «بیک» (شکل تحول یافته آن- بیک)، در واقع از بوگ (خدا)- ایرانی گرفته شده است و این واژه را تورک ها از سغدیان و یفتلیان همسایه خود به عاریه گرفته بودند و چنین واژه یی نمی توانسته است در دوره هرودوت تورکی بوده باشد.-گ.]

همین گونه، آتایی Athey و پاپایی- آته (پدر)

و تارگیتای Targitai - خدای تورکی تنگری Tangri (تئیری)

یا اتنارخ ethnarch - همه تاگارموس های Tagarmos قفقازی (همخون)، مادیا madiya - باثی است.

موسایف نام ایزد بانوی سکاها تابیتی- Tabiti را با نام آهنگر نارتی دیبات گره می زند و نام الهه آپی را با خدای شکار- آپسات Apsat و مانند این ها... (نگاه شود به همان اثر: ص. 56/35)

برخورد همانند موسایف با مواد تبارشناختی و قیاس های هوایی و ساده انگاری برداشت های او شگفتی برانگیز است. بی پایگی برداشت های ریشه شناسیک (ایتمولوژیک) موسایف از دید علمی با چشمان برهنه غیر مسلح قابل دید و ردیابی است و نیازی به رد کردن از نگاه کارشناسیک ندارد. با این هم او بارها سخن از همانندی های فزونشمار

واژگان (لکسیکون) زبان سومری با زبان های بالکاری - قره چایی می راند و همین گونه از تورکی زبان بودن اسکیت ها!

یکی از نشاندهنده های اصلی خویشاوندی تباری-ژنیتیک ethnogenetic تورک ها و سکاها به باور موسایف، همانندی پیشه های شان (دامداری، شبانی و رمه داری)، خوراک، آداب و رسوم آن ها می باشد. هم سکاها و هم تورک ها فرش های نمادی و دیگر فرآورده های پشمی می ساختند، گوشت خشک شده (لاندی)، گوشت اسب و شیر مادیان و تمر شیر (دوغ) می خوردند و مردگان شان را در گورهای پشته یی به خاک می سپردند(همان جا، در ص. ص. 51-55).

این در حالی است که شباهت شرایط زیست محیطی همه کوچروان و چادرنشینان استپ های اورآسیا اشکال همانند اقتصاد دامداری و شیوه های مشابه زندگی را بدون بستگی از تعلق تباری و زبانی شان پدید آورده بود.

آن چه مربوط می گردد به مراسم باستانی گور کردن و خاکسپاری اسپ های مردگان با صاحبانشان، چنین چیزی به بارزترین شکل آن، رسم و رواج بس کهنی است که بالکارها، قره چایی ها و اوستیی آن را نگه داشته اند. (نگاه شود به اثر محمدف: «فرهنگ و زندگی توده های اوستی، شهر اوردجانیکیدزه Ordzhonikidze, 1968, ص 375-395).

[شایان یادآوری است که شیوه زیست چادرنشینی و اقتصاد دامداری و کوچروی به عنوان یک شیوه زیست، در حدود 3500 سال پیش در استپ های اروآسیای میانه شکل گرفت و در درازای 1000 سال به گونه یک شیوه زیست سراسری در سراسر گستره پهناوری رایج بود. این شیوه زیست از 2500 سال پیش تا 1000 سال دیگر در سیمای اقتصاد نیمه کوچروی و نیمه زمینداری به زیست خود ادامه داد و از 1500 سال پیش به بعد با گذشت هر روز کم رنگ تر شده رفت تا این که با چیره شدن شیوه تولید زمینداری، تقریباً بیخی ریشه کن گردید.

در این حال، می دانیم که بیشتر تورانیان یا سکاها به همین شیوه زندگانی می کردند و با توجه به این که پس از تشکیل کنفدراسیون قبایل تورکی به رهبری تیره آشینا در سده های پنجم و ششم، تورکان که آمیزه یی از تورانیان و چینی ها و مغول ها بودند، با توجه به این که سوبسترات (زیرلایه) تباری شان را تورانیان می ساختند، روشن است چیزهای زیادی را از تورانیان دامدار و کوچرو به ارث گرفته بودند. این در حالی است که در آن هنگام چینی ها در مرحله پیشرفته تر زمینداری مسکون قرار داشتند و شهرها و آبادی های فراوان داشتند و نیاکان مغول ها هم با شیوه ماهیگیری زندگانی به سر می بردند. یعنی به گواهی همه داده ها تورک ها، دامداری و کوچروی و رمه داری را از نیاکان تورانی یا سکایی خود به ارث برده بودند. -گک.]

شگفتی برانگیز است که موسایف حکایت هرودوت در باره اسکیت ها مبنی بر پیش کردن و دواندن (تعقیب) یک خرگوش (در آستانه نبرد با ارتش داریوش در 526 پیش از میلاد) را با صحنه همانندی که در آن چند کارگر بالکاری در هنگام حفاری های باستان شناسی تیم و. ف. میلر و م. م. کوالفسکی Kovalevsky در نزدیکی روستای بیلیم Bylym در سال 1886 از پشت خرگوشی دویده بودند، با هم پیوند می دهد. چنین چیزی سوء تفاهم جدی یی را موجب می شود. به منطق موسایف، این همانندی تصادفی نیست. خرگوش دوانی-سرگرمی سکاها بود و چون کارگران بالکاری از پشت خرگوشی دویده بودند، پس آن ها هم سکایی هستند!

موسایف (با فراموش کردن دیدگاه هایش در سال 1986، در زمینه شکلگیری تورک ها در خاورمیانه) و پسان ها همکارش - قاضی لایانف Laipanov آغاز به پخش و تبلیغ این اندیشه نمودند که سرزمین آبایی، میهن و خاستگاه اصلی تورک ها در گستره میان رود ولگا و کوه های اورال قرار دارد و در این حال آشکارا ادعا کردند که این منطقه یکی از مناطقی است که در آن انسان ها سر از هزاره سیزدهم پیش از میلاد برای نخستین بار آغاز به رام کردن جانوران وحشی نموده بودند.

(Лайпанов К.Т., Мизиев И.М. О происхождении тюркских народов, с. 17).

به دنبال آن یکی دیگر از نتیجه گیری های شگفتی برانگیز موسایف و لایپانف رونما می گردد: «علم ثابت ساخته است که تورک ها یکی از قدیمی ترین گروه های تباری بودند که بر روی زمین شکل یافتند و نام تباری (اتنونیم یا نامکسان) تورک دست کم نه پسانتر از دوره نوسنگی (نئولیت) تکامل جامعه انسانی پدید آمد بود.

(Лайпанов К. Т., Мизиев И. М. Указ. соч., с. 114).

این گونه، این دو نویسنده امکان پدید آیی اتنونیم تورک را حتا در عصر پالیئولیت (پارینه سنگی / دیرینه سنگی) مجاز می شمارند؟! طرفه این که در چنین گستره پهناور مکانی و زمانی که از سوی این دو نویسنده پرداز می گردد، خاستگاه تورکان باستان نه تنها گستره تمدن سومریان [، کاسی ها و دیگر تمدن های خاورمیانه و میانرودان-گ. ]، بل نیز سراسر گستره فرهنگ های باستان شناسی مایاکوپ Maikop، دنیپر میانه، آفاناسیف Afanasiev، اندرونوو، ریسمانداران یا طنابداران، فرهنگ های تاشتیکی Tashtyk، سکایی، سارماتی و تقریبا گستره همه فرهنگ های دیگر از جمله گورگانی را از ائولیت گرفته تا سده های میانی در بر می گیرد.

نگاه شود به:

(Мизиев И. М. История рядом, с, 11-36; Лайпанов К. Т., Мизиев И. М. Указ. соч., с. 16-118; Мизиев И. М., Джуртубаев М. Ч. История и духовная культура карачаево-балкарского народа, с. 12-71; Мизиев И. М. Народы Кабарды и Балкарии, с. 6-47).

در این جا درنگ می نمایم و چند پرسش را مطرح می کنیم: چه کسی، در کجا، چگونه و از چه راهی تثبیت نموده که همو تورکان در هزاره سیزدهم پیش از میلاد برای نخستین بار جانوران وحشی را رام و اهلی نموده بودند؟

چه کسانی و چگونه تعیین نمودند که اتنونیم «تورک» نه پسانتر از دوره ائولیت Eneolith پدید آمده بود؟

بی پایگی و نادرستی این گونه ژاژخواهی ها و پوچگویی های بی اساس و اثبات ناپذیر هیچ گونه شک و هیچ تردیدی را بر نمی انگیزد و نیازی به رد کردن ندارد.

همین گونه پیش می رویم: موسایف در یک مقاله ویژه به بررسی مساله قدمت برخی از روستاهای بالکاریا می پردازد. بینیم دستاوردهای پژوهش های او چه است: روستاهای Hulam - 800 سال، Habas - 2800 سال، بالکاریای بالا (علیا) - 3400 سال، چگم پایین - 3500 سال، روستای بیلیم - 5000 سال، شهر نالچیک - حد اقل 5000 - 6000 سال قدمت دارند.

(Мизиев И. М. Возраст наших населенных пунктов. Журнал "Минги-тау", 1995,1, с. 135-136).

از دید موسایف روستاها و شهرک های قره چایی اندکی جوان تر اند: او می نویسد: در Uchkulane, Indish، Hurzuk و Kart-Djurt 2800 سال می شود زندگی با جوش و خروش ادامه دارد. (همان جا، ص 136-137)

این که چگونه نویسنده این «تاریخ» شگفتی بر انگیز به گونه بی سابقه بی قادر به تثبیت قدمت باستانی این مناطق نشیمنی گردیده است، برای ما روشن نیست. برای مثال، از دید او شهر نالچیک - پایتخت جمهوری کاباردین و بالکار در واقع دیرین ترین شهر باستانی در جهان نمایانده شده است که نه آتن، نه سمرقند و نه ایروان و نه روم نمی توانند از دید قدمت با آن هموارد شوند!.

جان مطلب در آن است که موسایف زمان پدیدآیی شهرک های معاصر را از روی سایت های جداگانه باستان شناسی و یا حتا یافته های تصادفی در دور و بر این نواحی تعیین می کند. اما پرسشی که مطرح می گردد، این است که چه رابطه بی میان این سایت های باستان شناسی و مناطق نشیمنی کنونی هست؟ آخر بین این آثار باستانی و روستاها و شهرک های

مدرن شکاف های زمانی یی به درازی صدها و حتا هزاران سال هست و از همین رو سخن گفتن از تداوم زندگی بی وقفه در چنین شرایطی به هیچ رو قابل توجیه نیست.

به گونه یی که تروچیلین VP Torchilin خاطر نشان ساخته است، اصل بسیار دلخواه و مطلوب برای اسکولیسیت ها- مصادره به مطلوب *petitio principii* بود که مبتنی بر فرافکنی و گریز از بحث با اتکا بر مبانی یی بود که خود نیاز به اثبات دارند. این شایع ترین نوع استدلال در شبه علوم است.

(Торчилин В. П. Указ. соч., с. 90-91)

ناپیوستگی هیستوریوگرافیک (عدم تداوم تاریخگاران) و انکار فاکت های تثبیت شده در مطالعات قفقاز شناسی منجر به ناپایداری و بی ثباتی . پریشانگویی در آثار چاپ شده موسایف گردیده است. موسایف با نشان دادن «حقایق» همان گونه که در بالا اشاره شد، در کتاب «گام ها.....» میهن اصلی و خاستگاه تورک ها را در بین النهرین (دجله و فرات) جا می دهد- سرزمینی که آن ها که در آن تمدن سومر را پدید آوردند .

(Мизиев И. М. Указ. соч., с. 30-33)

این در حالی است که او در آثار بعدی خود ادعا می کند سرزمین آبابی و نیایی بومی تورک ها گستره میان اورال و ولگا است.

(Мизиев И. М. История рядом, с. 14-50; он же Народы Кабарды и Балкарии, с. 6-9)

عین همین گونه ایده ها در اثر باهمی نوشته شده با همراهی قاضی لایانف توسعه می یابند. اما ایشان دیگر «حضور برخی از اتنوس های پاراتورکی *pratyurok* (نیاکان تورکان) را در آسیای مرکزی تا آمدن کتله های اصلی پاراتورکی از ولگا و اورال منتفی نمی دانند. یعنی امکان این احتمال را که خاستگاه و سرزمین آبابی و نیایی بودوباش اتنوس تورک می توانسته است در آلتای و نیز جنوب سایبریا، منطقه پیرامون بایکال، شمال مغولستان و تووا بوده باشد، رد نمی کنند.

(همان جا، ص 28، 115)

با چنین آشفته‌گویی و پریشان‌گویی در ارزیابی‌ها نمی‌توان درک کرد که موسایف و هموندانش سرزمین آبایی و میهن اصلی تورک‌ها را در کجا جا می‌دهند- در گستره میان ولگا و اورال، در منطقه بین النهرین دجله و فرات یا در آسیای مرکزی؟ چنین می‌نماید که آن‌ها برای تورکان دو خاستگاه قایل بوده باشند- گستره بین ولگا و اورال و آسیای مرکزی.

در نوشته‌های موسایف دگردیسی‌هایی دیگری هم رخ داده بودند. در کتاب «گام‌ها...» او می‌کوشد اثبات نماید که آس‌ها و سارمات‌ها -الن‌ها از دید تباری و زبانی گروه‌های با زادگاه‌های مختلف بوده‌اند. آس‌ها- اوس‌ها و یاس‌ها از دید موسایف فرزندان اسکیت‌های تورکی زبان بودند و سارماتی‌ها و الن‌ها هم توده‌های ایرانی زبان.  
(Мизи́ев И. М. Шаги к истокам..., с. 35-161).

مگر در آثار اخیرش، او استدلال می‌کند که سارماتی‌ها، سیمریان، مادها و دیگر مردمان باستان هم تورکی زبان بوده‌اند.  
(Мизи́ев И. М. История рядом, с. 73-137; его же. Народы Кабарды и Балкарии..., с. 6-23).

اما این که چگونه و چرا سارمات‌ها و الن‌ها از قبایل ایرانی زبان به تورکی زبان تبدیل شدند، هیچ توضیحی داده نمی‌شود.

افزون بر این‌ها موسایف یک اعلامیه دارای بار کانسپتوئل هم صادر می‌کند: «علم روشمند (متدیك) هیچ‌آوندی از منابع اولیه در دست ندارد که تاییدکننده ایده ایرانی زبان بودن الن‌ها باشد.

(Мизи́ев И. М. История рядом, с. 109)

روشن است چنین چیزی درست نیست. ایرانی‌زبانی قوم الن نه تنها از سوی محافل علمی داخلی بل نیز از سوی محافل علمی جهانی بارها و بارها ثابت شده است. ما در این باره در



بالا یاد آور شدیم. اما آن چه مربوط می گردد به اسکیت ها، البته، همه چیز به این سادگی و آسانی یی که در نگاه نخست می نماید، نیست: الن ها، سارمات ها و اسکیت ها - توده های ایرانی زبان ناب دوران باستان بودند. شالوده آنان می توانسته ایرانی شمالی باشد. با این هم در ترکیب اتحادیه های قبیله یی آنان می توانسته اند گروه های تباری دارای زبان های غیر ایرانی از جمله تورکی هم شامل شوند. اما چنین چیزی تصورات ما در باره شالوده تباری اسکیت ها، سارمات ها و الن ها را چونان قبایل ایرانی زبان تغییر نمی دهد.

دیدگاه های موسایف همین گونه در باره قپچاق ها- پولوفی ها Polovtsy دچار دگردیسی ریشه یی شده بودند. در آغاز موسایف نقش تاریخی قپچاق ها را در تاریخ سیاسی و تباری قفقاز شمالی می پذیرفت. چنانی که نقش آن ها را در اتنوزنیز ethnogenesis قره چای ها Karachai و بالکارها به رسمیت می شناخت. اما در سال های بعد در آثار او تمایلاتی در راستای دست کم گرفتن، نادیده گرفتن و چشمپوشی نقش قپچاق ها، از جمله در روند اتنوزنیز برجسته شده بودند. او در سال 1994 به وضوح اعلام کرد:

«قپچاق ها، به گونه گسترده در استپ های جنوب روسیه سر از سده دوازدهم شناخته شده اند. در قفقاز شمالی، به ویژه در مناطق مرکزی آن هیچ گونه اسناد مکتوب و یا سایت های باستان شناسی که گواه بر حضور آنان باشد، ضبط نشده است.»

(Мизи́ев И. М., Джурту́баев М. Ч. История и духовная культура карачаево-балкарского народа, с. 18).

روشن است این هم درست نیست. پولوفی ها در قفقاز شمالی حضور داشتند. چنین چیزی هم در منابع مکتوب بازتاب یافته است به ویژه در منابع گرجی و همین گونه سایت های باستان شناسی بسیار معروفی هم هستند- گورگان ها، تندیس های یادبود سنگی نام نهاد «زنان سنگی».

نگاه شود به آثار:

(Федоров-Давыдов Г. А. Кочевники Восточной Европы под властью золотоордынских ханов. М., 1968;

Плетнева С. А. Половецкие каменные изваяния, САИ, вып. Е 4-2. М., 1973;

Анчабадзе З. В. Кыпчаки Северного Кавказа по данным грузинских источников.

Материалы научной сессии по проблеме происхождения балкарского и карачаевского народов. Нальчик, 1960; и др.).

هیچ کس از پژوهشگران برخوردار از بینش عینی و صالح قفقاز نمی تواند در این شک داشته باشد که قیچاق های پولوفی در سده های یازدهم تا چهاردهم میلادی سرزمین های پهناوری را در قفقاز شمالی در دست داشتند و کم و بیش با پویایی در ریختیابی تباری ethnogenesis بالکارها، کاراچی ها، کومئک ها Kumyk و... شاید هم توده های دیگر منطقه شرکت داشتند.

در نوشته های شبه تاریخ نویسان pseudohistorians قفقاز شمالی و همچنین همه آفرینندگان و سازندگان شبه علم parascience به پیمانانه گسترده از شیوه ها و روش های کلاهبرداری، سیاهنمایی، لجن پراکنی و فریبکاری بهره گرفته می شود و هنگامی که دیدگاه های غیر علمی ایشان با آثار علمی سایر پژوهشگران ناهمخوان و ناسازگار از کار می برآید، به گونه بسیار مبتذل، نوشته های دیگران را یا از ریشه تحریف می کنند و یا هم بدون دلیل و برهان رد می کنند و یا هم با سکوت از کنار آن می گذرند.  
نگاه شود به:

(Чеченов И. М. Основные формы и методы вульгаризации ранней этнической истории Северного Кавказа. Актуальные проблемы археологии Северного Кавказа. Тезисы докладов. М., 1996, с. 159).

درست با بهره گیری از همین گونه روش ها و شیوه ها ناسخته موسایف و لایپانف با «نظریه های منقرض شده و رنگباخته» محققانی چون یو. کلاپورت، و. ای. میلر، واسیلی آبایف، یو. گ. علی یف، و. ای. مارکووین V. I. Markovin، و. م. باتچایف VM Batchaev و. ن. کامینسکی، خ. خ. بیجایف Bijoy و بسیاری دیگر برخورد نموده اند.

موسایف و لایپانف ملاحظیات انتقادی اکادمیسین س. ال. تیخوینسکی در باره مسائل حاد علم تاریخی ملی را «بی شرمانه» خواندند، آثار هندو اروپاشناسان بزرگی چون گامریکیلی Gamrekeli و. ایوانف را لغزش آمیز ارزیابی کردند.

(Мизиев И. М. Шаги к истокам..., с. 14, 76, 132, 141;  
его же. История рядом, с. 26-137;  
его же. О создателях майкопской культуры. СА, 1900, №4^131 -137;  
его же. В плену угасшей теории. Газ. "Кабардино-Балкарская правда", 14Л 1.1992; Лайпанов К. Т., Мизиев И. М. Указ. соч., с. 3).

شاید نزد خوانندگان یک پرسش مشروع مطرح گردد: چگونه، تحت چه شرایطی و چرا-ره آورد های این چنین «پژوهش های مشکوک» پدید آورده می شوند و نه تنها از سوی کسانی مانند موسایف و همراهانش، بل نیز شمار بسیاری از جستجوگران و جویندگان «نیاکان کبیر و افتخار آفرین» به خورد آگاهی عمومی توده ها داده می شوند؟

پاسخ های مشخصی به این پرسش ها هم در آثار نوشته شده به قلم ما و هم دیگر نویسندگان در یک رشته مقالات داده شده است. برای نمونه نگاه شود به:

(СА, 1990, 4; РА, 1994, 1; Тезисы докладов XV, XVI, XVIII, XIX "Крупновских чтений по археологии Северного Кавказа", состоявшихся в Махачкале - 1988 год, Ставрополе - 1990, Кисловодске - 1994, Москве - 1996; Межнациональные конфликты на Кавказе: методика их преодоления. Тезисы докладов международной конференции. М., 1995; Современное состояние и перспективы развития исторической науки Дагестана и Северного Кавказа. Махачкала, 1997; и др.)

افسانه پردازی هیستوریوگرافیک (اسطوره سازی تاریخ نگارانه)، همان گونه که در بالا یاد کردیدم، تبدیل به یک چتر و پوشش حمایتی ایدئولوژیکی دلبخواه دکترین ها یا آموزه های تباری و سیاسی نه تنها در منطقه قفقاز شمالی، بل در سراسر روسیه چند ملیتی شده

است. برای مثال، در منطقه ولگا-ایده «چواشستان بزرگ» جلوه گر است که بر شالوده بلغارهای ولگایی باستانی و خداجویی چواشی ها استوار می باشد.

(Филиппов В. Р. Грезы о "Большой Чувашии" Этнографическое обозрение, 1995, 6, с. 11-118)

در تاتارستان **ذکی یف** در تلاش آن است تا تورکی زبان بودن اسکیت ها را به اثبات برساند.

(Юсупов Р. А., Гарипова Ф. Г. Рец. на: Закиев М, 3. Проблемы языка и происхождения волжских татар. Казань, 1986; Журн."Советская тюркология", 4, 1988, с. 116-117).

[یادداشت گزرانده: طرفه این که ذکی یف در برخی از نوشته های خود بر آثار موسایف که دیگر بیماریگی و بی پایگی آن هویدا و آشکار شده است، استناد می کند-گ.]

خیالبافی ها و رویاپردازی های تاریخی همانندی در باره رومانیای قرون وسطی کبیر که گویا تقریباً سراسر خاور و بخش باختری اروپا را از قفقاز شمالی و جزیره نمای کریمما گرفته تا دریای بالتیک در بر می گرفت و زیر پوشش داشت، در مولدووا به ظهور رسیده است که تاریخدانی به نام اندره گروز در اثرش زیر نام «دولت رومانیا» به رشته نگارش کشیده است.

گروزه خاطر نشان می سازد که انگیزه نگارنده در نوشتن این اثر، نه عشق آتشین به پابندی به حقیقت تاریخی، بل نشان دادن واکنش در برابر وابستگی مبتذل سیاسی» می باشد.

(Феликова Л. Говорят, они с Поволжья, как и мы. "Российская газета". 14.01.1998).

نوشته دست داشته گنجایش بررسی و ارزیابی مفصل و همه جانبه مسایل یاد شده و برشمرده در بالا را ندارد. از این رو، بی آن که به این مسایل پردازیم، دوباره به بررسی کتاب موسایف بر می گردیم.

کسانی که به گونه رسمی بر این اثر تقریظ نوشته اند، و نیز ویراستاران علمی این اثر، کارشناسان دارای دیپلم از نهادهای علمی اند. مانند تبارشناسان و دکتران علوم آ. ای. موساآقایف و ک. م. تفی یف، داکتر شامانف، و همین گونه زبانشناسانی چون پروفیسور احمدف، پروفیسور گازیف (قاضی یف) و دیگران و همین گونه کارشناسانی در رشته های باستان شناسی و تاریخ باستان.

به سخن دیگر، این ها کسانی اند که به گونه اختصاصی به مسایل اتنوژنیز ethnogenesis و تاریخ تباری قفقاز نپرداخته و در باره آن مطالعات عمیق کارشناسانه ندارند. با این هم تقریظ های مثبتی بر کتاب موسایف نوشته اند.

نقش ویژه یی در انتشار رساله پر سر و صدا، هنگامه بر انگیز و شهر آشوب موسایف «گام ها...» را ویرایشگر علمی و نویسنده پیشگفتار این اثر- پروفیسور وینوگرادف و نویسنده سخن آخر کتاب - ای. احمدف بازی نمودند (هر دو باشند شهر نالچیک- پایتخت جمهوری خودگردان کاباردین و بالکار اند-گ.).

دلیل چنین پشتیبانی در تراز بالای علمی از سوی دانشمندانی دارای القاب چه می باشد؟ ناگزیریم به یاد بیاوریم که موسایف در این کتاب سعی در متقاعد کردن خوانندگان دارد که گویا علم تاریخی ما تقریباً در تراز سده نوزدهم جا می زند و در میان قفقازشناسان *Caucasiologists* اسکولاسیسم و دگماتیسم فرمانفرما است و خود او تنها کسی است که «تفسیر نوین و همخوان با واقعیت های تاریخی از منابع مشخص را با تجزیه و تحلیل دقیق و نقد همه جانبه همه استدلالات پیشین نویسندگان به دست می دهد.»

...و او برای نخستین بار همانندی های سومریان با بالکارها و قره چایی ها و همین گونه شباهت های اسکیت ها با توده های تورکی زبان را وارد مدار علمی گردانیده است و مانند این...

(Мизиев И. М. Шаги к истокам..., с. 10-15, 158-161). Этот авторский пафос еще можно понять.

در این حال، درک مواضع وینوگرادوف و احمدف هنگامی که آن ها نیز سخن از برخوردهای «برنامه یی»، «سفارشی»، «الگوبردارانه»، تقلیدی، «یک پهلوی»، «استنسیل» و رویکردهای ناسخته پژوهشگران در زمینه مطالعات تاریخ قدیم تباری قفقاز شمالی بر زبان می آورند و در همان زمان بر ماهیت نوآورانه روش ها و پردازش نمادهای تاریخی در کتاب موسایف بر زبان می رانند، دشوار است.

(Виноградов В. Б. Назревшая проблема и поиски путей ее решения. Предисловие к книге: Мизиев И. М. Шаги к истокам..., с. 5-8;  
Ахматов И. Х. Своевременная книга. Послесловие. Там же, с. 162-164).

وینوگرادف و احمدف با یادآوری و تاکید بر بحث برانگیز بودن برخی از داوری ها، برداشت ها، ارزیابی ها و نتیجه گیری های کتاب موسایف، و با اعتراف بر این که کتاب آشکارا «برخی از عناصر نژاد پرستی تورک» را در بر دارد، با گرمجوشی خواندن آن را به خوانندگان به این دلیل سفارش می کنند که گویا دارای «بسیاری از مسایل نو» بوده باشد.

به توصیف وینوگرادف «تاریخ نگاری یی که در آن تفسیرها و تاویل های گزینشی مسایل بحث برانگیز جنجالی چیرگی دارد» و ... «تاریخ تباری قفقاز شمالی شاید تنها از کتاب «گام ها...» آغاز می شود.

(Виноградов В. Б. Там же, с. 5).

احمدف نیز گفته های او را تکرار می کند: «موسایف می کوشد مساله خفته یی را از جا تکان بدهد ... مساله مطالعه زبان و تاریخ بالکارها و قره چایی ها و دیگر توده ها را.  
(Ахматов И. Х. Там же, с. 163-164).

در این رابطه بایسته است خاطرنشان سازیم که بسیاری از ایده ها و برداشت های کتاب موسایف - «گام ها...» نه تنها بی پایه و مایه اند، بل نیز نو و بکر نیستند. در این باره در آثار علمی بارها سخن گفته شده است. برای نمونه نگاه شود به:

(Чеченов И. М. К проблеме изучения древней истории и археологии Северного Кавказа. Нальчик, 1990, с. 149-151).

در باره همانندی و شباهت ظاهری و یا هم غیر شکلی زبان سومری با زبان تورکی در اواخر سده گذشته نویسندگان برخی از کشورها مانند ترکیه و جمهوری آذربایجان، قزاقستان و... نوشته بودند، اما این نوشته ها با انتقاد کارشناسان رو به رو گردید. نگاه شود به:

(см. Чеченов И. М. Указ. соч., с. 149-153).

در همین زمینه آر. گک. احمدیانف - کارشناس زبان شناسی تاریخی (لینگویست) با به نقد کشیدن کتاب «س. ش. چاگدورف زیر نام «منشای گئسریاد ها» می نویسد: «چاگدورف بر اساس نشانه های ظاهری واژه های جداگانه تورکی - مغولی و هندوایرانی و... تلاش ورزیده است گویا موجودیت کدامین جامعه زبانی و فرهنگی واحد مغولی - تورکی - سومری را ثابت بسازد.»

اما فرضیه هایی از این دست، به هر پیمانه هم که پیگیرانه تدوین نشده باشند، مادامی که در یک چهارچوب انطباقی به اندازه کافی جدی و دقیق و مفصل با داده های تاریخی، باستانشناسی و زبانشناسی آورده نشوند، به سان کاخ شیشه یی می مانند.

(Ахметьянов Р. Г. Об историзме в этимологии. Теория и практика этимологических исследований. М., 1985, с. 71).

منتفی نیست که آقای احمدف - زبانشناس که روشن است تاریخدان نمی باشد، شاید نتوانسته بود مسائل بس پیچیده مطرح شده در کتاب موسایف «گام ها...» را درست درک کند. ... اما این فاکت را که داکتر وینوگرادف - ویراستار کتاب، کارشناس تاریخ قدیم و باستان شناس و متخصص مسائل سکاها و سارمات ها می کوشد ادعای رد شده از سوی علم

در باره تورکی زبان بودن سومری ها، اسکیت ها و سارمات ها و... را به عنوان اندیشه نوین در تاریخنگاری و شایسته چاپ با تیراژ بزرگ می داند، چگونه توضیح داد؟

به گونه یی که چچنف نوشته است، بدیهی است، چنین چیزی نه تنها ناشی از نداشتن صلاحیت کافی او در مسائل مورد نظر، بل نیز تمایل به گرم ساختن و کارچاق کنی بازار آشفته کنونی نشرات و مطبوعات می باشد که برای جلب توجه گروه های فزونی شمار خوانندگان به نوشته های آکنده و سرشار از گزافه گویی ها و ستاشگری ها در باره عظمت گذشته و استثنایی نیاکان عرضه می شوند.

(Чеченов И. М. Указ. соч., с. 150-151).

روشن است با حمایت از این گونه اندیشه های موهوم و گمراه کننده که می توانند به سرعت فضای تهی بین علم و آگاهی های روزمره را پر کنند، به راحتی می توان در میان سیل خوانندگان سیمای بس مطلوب و شهرت و محبوبیت هر چند هم ساختگی و فریبنده و مصنوعی به دست آورد.

ما در بالا یادآور شدیم که پدیده شبه علوم در تاریخنگاری آن چنانی که در نگاه نخست به نظر می آید، بی ضرر نیست. باید نیک متوجه بود که برعکس سخت زیانبار است. پخش اندیشه های شبه علمی در نشریات پرتیراژ از طریق کانال های گوناگون رسانه یی و اطلاعاتی، به برانگیختن و مسموم ساختن اذهان افراد ساده، ناآگاه و بی صلاحیت و پیدا کردن و جذب پیروان فزونی شمار می انجامد.

برای مثال، آقای علیشف (علی شاه یف) - کارگر ساده یک کارخانه خانه سازی در شهر نالچیک در نوشته یی ادعا کرده است که «کشف بزرگ زبان شناسیک اسماعیل موسایف در زمینه قرابت زبانی بالکارها و سومریان باستان در یک مقیاس گستره شگفتی ساز است و می تواند به ستاره قطب راهنما و نور هدایت در پیچ و خم مبحث شناسایی تاریخ سومریان برای همه دانشمندان سراسر جهان مبدل گردد!»



علیشف باور راسخ دارد که جدا از دیدگاه های رسمی علوم پژوهشگاهی و دانشگاهی (البته، از دید او) «حالا دیگر باید همه کارشناسان رشته زبانشناسی تاریخی سراسر جهان ناگزیر خواهند شد خویشاوندی زبان های تورکی با زبان سومری را بپذیرند!»  
(Алишев А. Что означает "шумер"? Газ. "Альтернатива", 10.07.1991).

ناگفته پیداست که «کارشناسان زبان شناسی تاریخی سراسر جهان» این گونه نتیجه گیری های قطعی را باید با خیال راحت و بی چون چرا بپذیرند!  
ایده ها و احکام شبه علمی (که در بالا از آن ها یاد آور شدیم) که از سوی «نوآوران» بافته و در عرصه علمی عرضه می شوند و اذهان عمومی را شکل می دهند، در سال های اخیر نمایندگان جنبش های اجتماعی و سیاسی و حتا مقامات رسمی جمهوری های قفقاز شمالی را مجذوب خود ساخته اند که در سخنرانی های رسمی خود در مورد مسائل روابط میانباری، اداری- ارضی، اصلاحات، فرهنگ و آموزش و پرورش عمومی از این گونه اندیشه ها سخن می گویند.  
نگاه شود به :

(Чеченов И. М. Новые негативные явления в освещении древней истории Северного Кавказа. XVIII "Крупновские чтения" по археологии Северного Кавказа (тезисы докладов) Кисловодск, 1994, с. 10-12; его же: К вопросу о состоянии историко-археологической науки на Северном Кавказе в условиях перестройки и реформ. Межнациональные конфликты на Кавказе: методика их преодоления. Тезисы докладов Международной конференции. М., 1995, с. 17-18).

شماری از نسخه های جداگانه شبه تاریخی در برنامه های درسی هم رخنه کرده اند. مثال برجسته در زمینه کتاب درسی «تاریخ کاباردینو-بالکاریا» است که در سال 1995 در نالچیک منتشر و به تایید وزیر آموزش و پرورش این جمهوری - تاگاپسویف Thagapsoev هم رسیده است. وزیر در مقدمه یی که بر درسنامه نوشته است، می گوید که «این کتاب به عنوان یک کتاب درسی برای دبیرستان ها توصیه می شود، اما همچنین می تواند در سایر نهادهای آموزش همگانی مورد استفاده قرار گیرد.

(История Кабардино-Балкарии. Учебное пособие. Нальчик, 1995, с. 3).

کتاب زیر نظر پروفسور کومثکف T. X. Kumukov و با ویراستاری وی و اسماعیل موسایف نام آشنا برای ما چاپ شده است. شگفتی برانگیز نیست که ویراستار دوم این اثر (موسایف) در برگ های درسنامه که باید به شدت اکادمیک و دانشگاهی باشد، اندیشه های موهوم و مشکوک خود را هم گنجانیده است.

در نتیجه، در کتاب درسی (درسنامه) شکاف ها و اظهارات نادرست و متناقض با مستندات علمی بسیاری پدید آمده است که مولفان آن در باره آن ها هیچگونه توضیحاتی نمی دهند. نمونه برجسته آن: در فصل های اول و دوم کریف - باستان شناس VM Kerefov به درستی اشاره می کند که در شکلگیری فرهنگ Maikop برخی از توده های تازه وارد از آسیای صغیر - شاید Hutts مشارکت داشتند و سیمریان، سکاها و الن ها ایرانی زبان بودند. (История Кабардино-Балкарии, с. 11 -29).

این در حالی است که در فصل های سوم و چهارم موسایف استدلال می کند که همه این قبایل تورکی زبان بودند. حالا دیگر روشن نیست که آموزگاران و دانش آموزان گفته های کدام یک را باور کنند؟

(там же, с 71 -129).

موسایف در یکی از مقالات خود نوشته است: «مسئولیت بزرگی که بر دوش دانشمندان که باید بسیار با دقت و سنجیده بر مسائل بسیار حساس گذشته های دور و امروز تماس های میانباری روشنی بیفکنند، گذاشته شده است، قابل درک است.

... تعصب در پوشش دادن میراث اقوام باستانی، جدا از این که ما آن را بخواهیم یا نه، سایه منفی بی بر مناسبات معاصر بر جا می گذارد.»

(Мизиёв И.М. Кипчаки и балкарцы. Газ. «Советская молодежь», 24.03/ 1987).

ما با این گفته های او هم‌نوا هستیم. اما دردمندانه چنین تعصبی در همه نوشته های موسایف و نیز دیگر آفرینندگان شبه علوم و تاریخ پردازان «نوین» گستره کثیرالمله قفقاز شمالی به چشم می‌خورند که ما روی به برخی از آن‌ها کم و بیش در فصل های آینده کتاب درنگ خواهیم کرد.

ادامه دارد...